

من و تو

شهریار قنبری

من و تو اما
در میدان‌ها
آنکه اندازه‌ی ما می‌خوانیم.

ما به اندازه‌ی ما می‌بینیم
ما به اندازه‌ی ما می‌چینیم
ما به اندازه‌ی ما می‌گوییم
ما به اندازه‌ی ما می‌روئیم.

من و تو
خم نه و
در هم نه و
کم هم نه
که می‌باید با هم باشیم.

من و تو حق داریم
در شب این جنبش
نبض آدم باشیم.
من و تو حق داریم
که به اندازه‌ی "ما" هم شده،
با هم باشیم.

گفتنی‌ها کم نیست...

رُستنی‌ها کم نیست
من و تو کم بودیم
خشک و پژمرده
و تا روی زمین خم بودیم.

گفتنی‌ها کم نیست
من و تو کم گفتیم
مثل هذیان دم مرگ، از آغاز
چنین درهم و برهم گفتیم.

دیدنی‌ها کم نیست
من و تو کم دیدیم
بی سبب از پائیز
جای میلاد افاق‌ها را پرسیدیم.

چیدنی‌ها کم نیست
من و تو کم چیدیم
وقت گل دادن عشق روی دار قالی
بی سبب حتا بر تابه آل سرخی را ترسیدیم.

خواندنی‌ها کم نیست
من و تو کم خواندیم
من و تو ساده‌ترین شکل سرودن را
در معبر باد
با دهانی بسته واماندیم.

من و تو کم خواندیم
من و تو واماندیم
من و تو کم دیدیم
من و تو کم چیدیم
من و تو کم گفتیم
وقت بیداری فریاد
چه سنگین خفتیم!
من و تو کم بودیم

شهریار قنبری